

شکست خورد، ولی باز شاه حرف او را می پذیرفت و مقام ملاًباشی را که مخصوصاً ایجاد کرده بود به وی تفویض نمود.

وضع زردشتی‌ها
محمدباقر مجلسی و محمدحسین و اطرافیان آنها نسبت به زردشتیها در ایران با نهایت خشونت رفتار می کردند. در زمان پادشاهان سابق صفوی، این مردم بدبخت، زجر و آزارها دیده بودند ولیکن تعقیب و مجازات آنها در زمان شاه سلطان حسین تشدید شد. این پادشاه فاسد، سبک مغز و شهوت‌ران بعد از جلوس به تخت سلطنت، فرمانی به منظور مسلمان کردن اجباری زردشتیان صادر نمود؛ در سال ۱۶۹۹ سراسقف آنقره... شاهد اجرای این فرمان، مخصوصاً در حسن آباد یعنی قسمت زردشتی نشین اصفهان بود و عده زیادی از زردشتیها ناچار اسلام آوردند، آتشکده آنها ویران، و به جای آن مدرسه و مسجدی برپا شد، ولی زردشتیان قبل از این عمل موفق شدند که از بی احترامی مسلمانان نسبت به آتش مقدس جلوگیری کنند و آن را به کرمان ببرند، زیرا در آنجا درباره مذهب آنها کمتر سخت گیری می شد. بعدها در کرمان نیز با این عده چنان به بدی رفتار کردند که وقتی سنی های طایفه غلجایی به رهبری محمود افغان در سال ۱۷۱۹ کرمان را گرفتند، زردشتیان نه تنها مهاجمان را دشمن خود ندانستند؛ بلکه آنها را ناجی و آزادکننده خود محسوب داشتند.

کلیمی‌ها
کلیمیهای ایران، مثل زردشتیان، در زمان پادشاهان پیشین - چنانکه اشاره شد - زجر و آزار فراوان دیده بودند. بعد از جلوس سلطان حسین، زنده کنندگان آیین تشیع، حملات خود را متوجه کلیمیها و زردشتیان ایران کردند و بسیاری را به زور به کیش اسلام درآوردند... در حقیقت رنج و عذاب کلیمیها در زمان شاه سلطان حسین چنان شدید بود که یکی از مورخان معاصر گفته است: «فقط انقراض سلسله صفویه، در نتیجه حمله موفقیت آمیز افغانه و روی کار آمدن پادشاه غیرمتعصبی مثل نادرشاه بود که کلیمیهای اصفهان و به طور کلی کلیمیهای ایران را از نابودی کامل نجات داد.

در زمان شاه عباس اول - که آدم غیرمتعصبی بود - و شاه عباس دوم، قانونی وجود داشت که به موجب آن اگر يك نفر کلیمی یا عیسوی اسلام می آورد، می توانست اموال خویشان خود را تصاحب کند.

جوامع مسیحی

احتمالاً بزرگترین جامعه مسیحی ایران در زمان صفویه را پیروان آیین گریگوریان تشکیل می دادند که اعضای آن از نژاد ارمنی بودند. اسقف بزرگ در «اچمیادزین» که در آن وقت جزء ایران بود، اقامت داشت؛ تقریباً نصف ارامنه ایران در آن زمان در جلفا (نزدیک اصفهان) ساکن بودند ولی تعداد زیادی بازرگانان ارمنی نیز در تبریز و همدان و سایر شهرهای بزرگ به کار اشتغال داشتند... می توان گفت در حدود هفتاد هزار ارمنی در ایران اقامت داشت. شاه عباس اول به ارامنه جلفا امتیازات زیادی، شامل آزادی کامل عبادت و حق ساختن و نگاه داشتن کلیساها اعطا کرد... ولیکن گاهی در نتیجه حملات شیعیان متعصب، متحمل خسارت و زیان می شدند و گاهی از قانونی که به مرتدین مسیحی حق می داد اموال خویشان خود را تصاحب کنند ضرر می دیدند؛ مع الوصف مجتهدان و ملاها نسبت به ارامنه کمتر سختگیری می کردند، در صورتی که رفتار آنها با زردشتیان و کلیمیها خشن تر بود... سراسقف آنقره... توانست فرمانهایی را که می خواست، از شاه بگیرد. از این موفقیت معلوم شد که اگر شاه را به حال خود می گذاردند با وجود تعلیم و تربیتی که دیده بود، بضعی نشان نمی داد؛ می گویند چند سال بعد در ضمن اینکه شاه، ساعتی را که «ژاکوب روسو» ساعت ساز دربار ساخته بود، نگاه می کرد گفت «می بینم که فرنگی ها از کارگرهای ما بهتر کار می کنند و فکر می کنم همانطور که در هنر از ما پیشند، در امور مذهبی هم همین طور باشند، شاه اگرچه طبعاً رحیم دل و غیرمتعصب بود، ولی بدبختانه چنان ضعیف و سست عنصر بود که هرگز نمی توانست خواهش اشخاص متنفذی مانند محمدباقر و محمدحسین را رد کند...»^۱

سیاست خصومت آمیز شاه سلطان حسین و طهماسب و روش خصمانه مجلسی و همفکران او با اهل تسنن، نه تنها در داخل ایران محیطی بی ثبات و ناسازگار پدید آورد، بلکه اخبار مربوط به بدرفتاری شیعیان متعصب با سنیان ساکن ایران، دولت عثمانی را علیه حکومت ایران برانگیخت. «دولت ترکیه که لازم می دانست تصویب مفتی، یعنی مفسر قوانین را به دست آورد، از او تقاضا کرد فتوایی در خصوص یہ سوال ذیل صادر کند:

سؤال اول: اگر با اجازه طهماسب رافضی (شیعی) که ادعای تخت و تاج ایران را دارد، بعضی از روافض با مسلمانان بجنگند، آیا معاهده صلح خلیفه مسلمین، سلطان سلاطین، نقض شده است؟

۱. نقل و تخلص از تاریخ انقراض صفویه، از لاکهارت، ترجمه آقای اسمعیل دولتشاهی، از صفحه ۸۰ به بعد.

جواب: بلی از آنجا که مسلمین مخصوصاً وظیفه دارند که این ملاحظین را نابود کنند و نظر به اینکه هر صلحی که با آنها کرده شود، باید متارکه جنگ به شمار آید، مؤمنان موظفند که به محض داشتن قدرت کافی آن را نقض کنند.

سؤال دوم: آیا می‌توانیم کشوری را که در تصرف اخلاف شاه اسماعیل و روافض است، قلمرو دشمن بدانیم؟ این اشخاص سه خلیفه اول و عایشه را لعن و سب می‌کنند؛ آن سه نفر را مرتد و این زن را بدکاره می‌دانند (عایشه زوجهٔ محبوبهٔ پیغمبر (ص) بود)، تردیدی نیست که بعضی از شیعیان ایرانی به علت مخالفت او (یعنی عایشه) با علی (ع) نظر خوبی نسبت به او نداشته‌اند، می‌گویند روزی عایشه گردن‌بند خود را در محلی که کاروان توقف کرده بود به جای گذاشت و بعد ناچار بازگشت تا آن را پیدا کند، مسلمانان این زن را همراه «صفوان بن المعطل» یافتند و دشمنانش این ملاقات اتفاقی را عمدی دانستند و به او تهمت زدند (رجوع شود به سیرهٔ رسول‌الله، تألیف ابن‌اسحق). «شیعیان»، آیات قرآن را مطابق عقاید خود تفسیر می‌کنند و مردم را به کشتن سنی‌ها برمی‌انگیزند و به آنها اجازه می‌دهند با زنانی که به اسارت برده می‌شوند، آمیزش کنند.

جواب: چنین کشوری قلمرو دشمن، و مردم آن مرتد محسوب می‌شوند.

سؤال سوم: پس به چه طریق علیه روافض (شیعیان) در این کشور (ایران و آن عده از اتباع آن که اصلاً کافرند - عیسویان مقیم ارمنستان و گرجستان) می‌توان اقدام کرد؟^۱

جواب: در مورد روافض، مردهایشان باید از دم تیغ گذرانده شوند و زنان و کودکانشان به اسارت درآیند و اموالشان به غارت رود. زنان و کودکان را باید با وسایل دیگری غیر از شمشیر مسلمان کرد. ولی کسی اجازه ندارد با زنانشان قبل از اسلام آوردن (یعنی سنی شدن آنها!) آمیزش کند. در مورد کفار، زنان و کودکان آنها باید اسیر و اموالشان ضبط شود، زنان و کودکان آنها را نباید مجبور به مسلمان شدن کرد و با زنان آنها می‌توان آمیزش نمود ولو آنکه نخواهند اسلام بیاورند.

چنانکه «فن هامر» نوشته است، این قسمت از قانون ترکیه در مورد زنان شیعی بیشتر سختگیری می‌کند، زیرا زنان عیسوی را مجبور نمی‌کند که دست از مذهب خود بردارند، از طرف دیگر زن عیسوی به نخستین مرد مسلمان که طالب او باشد داده خواهد شد...»^۱

فساد و عوام‌فریبی: مؤلف رستم‌التواریخ ضمن اشاره به اوضاع اجتماعی عهد شاه سلطان

حسین می نویسد: «زهاد بی معرفت و خرصالحان بی کیاست به تدریج در مزاج شریفش رسوخ نمودند... کار زاهدنمایی چنان بالا گرفت که امور عقلیه و کارهای موافق حکمت و تدبیر، نیست و نابود گردید.

حاصل جهل و تعصب

دیباجهٔ بعضی از مؤلفات جناب لامة العلماء آخوند ملامحمدباقر مجلسی را چون سلطان جمشید نشان و اتباعش خواندند، آن جناب آرامگاهی به دلایل و براهین آیات قرآنی، حکمهای صریح نموده که سلسلهٔ جلیلهٔ ملوک صوفیه، نسلاً بعد نسل بی شک به ظهور جناب قائم آل محمد خواهند رسید، از این احکام قویدل شدند و تکیه بر این قول نمودند و سررشتهٔ مملکتداری از دست رها نمودند... و ابواب افراط و تفریط در امور و ظلم به صورت عدل، بر روی جهانیان گشادند... از تهی دستی، غلامان... همه کفش ساغری به پا و بی شلوار و تنبان بودند و زانو به بالا نمی توانستند نشست که اسافل و اعضایشان پیدا می شده و اسباب آلات حربشان، اکثری به رهن و گرو، یا شکسته و از کار افتاده بود.^۱

مؤلف رستم التواریخ با گستاخی و جسارت بسیار، می نویسد: که در ایام قدرت آخوند ملا محمدباقر شیخ الاسلام شهیر مجلسی «بازار جهل و خرافات و تعصب رواجی تمام داشت؛ در آن وقت شیعیان با حماقت و رعونت، بی معرفت از مطالعهٔ مصنفات و مؤلفات علمای آن زمان، چنان می دانستند که خون سنتیان و مالشان و زنشان و فرزندشان حلال است، همچنانکه سنتیان با حماقت و رعونت بی معرفت، تلف نمودن جان و مال و عرض شیعه را واجب می دانند و این دو طایفه در گرداب گمراهی غرقه می باشند...»^۲

مؤلف رستم التواریخ در جای دیگر می نویسد: «غرض آنکه علمای دنیاپرست اهل تشیع و علمای دنیاطلب اهل سنت علی الرغم یکدیگر، احادیث باطلهٔ جعلیه بسیار ساخته اند که از عقل سلیم دور است و عبث، این دو فرقه را گمراه نموده اند و دشمن جان و مال و عرض و دین همدیگر نموده اند، چنانکه الان به چشم خود می بینی و اکثر این فسادها که می بینی، از تصنیفات مرحوم آخوند «محمدباقر مجلسی» شیخ الاسلام است...»^۳

۱. محمدهاشم آصف رستم الحکما (رستم التواریخ)، تصحیح محمد مشیری، ص ۹۸.

۲. رستم التواریخ، پیشین ص ۱۱۵.

۳. رستم التواریخ، پیشین ص ۱۵۴.

وضع اقلیت زردشتی پس از استقرار حکومت آخرین شهریاران صفوی، بیش از پیش به سختی و دشواری گرایید. «... تا زمان

شاه عباس در سراسر ایران آتشکده‌های بسیار برپا بود؛ در دامنه کوه البرز و سرزمینهای فارس و خراسان از این آتشکده‌ها وجود داشت، همه‌جای ایران گبران می‌زیستند، شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکده‌های آنان را ویران ساخت و آنها را ناچار کرد که به دین اسلام درآیند و یا از ایران بیرون روند، هزاران هزار نفر از آنان به هند روی آوردند. ایران، یعنی سرزمینی که پیش از این کم‌جمعیت بود، پس از این پیش‌آمد، کم‌جمعیت‌تر گردید...»^۱

«رفتار حکام و مسلمانان کرمان در زمان صفویه با زردشتیان خوب نبود و همین سختگیریها موجب شد که بقایای این خاندانهای اصیل ایرانی به هندوستان مهاجرت کنند و باز همین سختگیریها بود که روز سختی ایران، کار خود را کرد، یعنی یکصد سال بعد جواب خود را داد؛ بدین معنی که بعد از سال ۱۱۳۳، لشکریان افغان، به طرف کرمان سرازیر شدند و سپاه میرمحمود چهل هزار نفر بود و بعضی گفته‌اند بیست هزار نفر، فوجی از گبران یزد و کرمان به او پیوستند به امید آنکه از جور قزلباش خلاص شوند.»^۲

نه تنها زردشتیان به افغانه کمک کردند، بلکه یکی از افراد زردشتی که اتفاقاً نام او صورت اسلامی داشته یعنی نصرالله‌خان گبر کرمانی در لشکر محمود به کمک او شمشیر زد، حتی در تسخیر فارس به او کمک کرد و این نصرالله‌خان در حمله به شیراز زخم برداشت، ولی شیراز تسخیر شد و در این ماجرا قریب یکصد هزار نفر از اهل شیراز در جنگ، از قحط و غلا هلاک شدند. به این ترتیب، می‌توانیم مجسم کنیم که چرا کرمان در برابر مستی افغان مقاومت نکرد و چطور شد که وقتی شاه سلطان حسین سر از خواب برداشت، سپاهیان افغان را پشت دروازه اصفهان دید و با اینکه «علمای اصفهان در حضور پادشاه اجتماع کرده نسخه ادعیه فتحیه و مُجربات علمیه بیاورده و جوشن صغیر و کبیر، تعویذ بازوی شاه کشورگیر نمودند، و مُنجمین جاماسب تمکین به تشخیص ساعتی سعد، به مقابله... مأمور شدند و قرار شد در حوالی شهر بابک در ساعتی سعد محاربه نمایند، مقارن این حال حسین خان زنگنه درآمده عرض کرد که اینک افغانه رسیدند...»^۳

در واقع چوب سختگیریهای بر مسیحیان و مزدکیان زمان انوشیروان و پرویز را

۱. از سفرنامه انرسوندی (که در سال ۱۷۴۹ درگذشت) به نقل از لغت‌نامه دهخدا، ص ۹۷ «گبر».

۲. فارسنامه ناصری.

۳. آسیای هفت‌سنگ، دکتر باستانی، ص ۱۵۶ به بعد.

ایرانیان در قادسیه خوردند و مزه سخت سربهای قزلباش و روحانیان بی ایمان زمان شاه عباس اول و دوم را، مردم این مملکت در جنگ گلون آباد چشیدند، که جوجه را در آخر پائیز می شمرند.^۱

فشار شدید به عیسویان ایران

چنانکه ضمن تاریخ سیاسی ایران در عهد شاه عباس یاد آور شدیم، شاه عباس پس از آنکه از حرکت سپاه عثمانی به جانب ایران آگاه شد، تصمیم گرفت شهرهای آباد ارمنستان را ویران کند و تمام مردم آن سرزمین را به خاک ایران کوچ دهد تا سربازان ترک به علت فقدان وسایل زندگی از پا درآیند و مجبور به عقب نشینی گردند. «آنتونیو دو کووآ» در کتاب خود شرح این ماجرای خونین و رقت آور را چنین بیان می کند که سربازان با شمشیرهای کشیده به دهکده ها می رفتند و کدخدایان را احضار می کردند و به سر شاه قسم می خوردند که اگر تا چند ساعت مردم را کوچ ندهند، سر خود و زن و فرزندانشان بریده خواهد شد؛ بدین ترتیب، مردم بیچاره ارمنستان با گریه و زاری و استغاثه به راه افتادند، زنانی که شوهرانشان در بیگاری برای شاه کشته شده یا مرده بودند، نمی دانستند با ۵ یا ۶ کودک چه بکنند. از آنجمله بعضی بر زمین می افتادند و با بوسه، خاک وطن را وداع می کردند، چیزهایی می گفتند که دل سنگ را آب می کرد... بیش از ۶۰ هزار نفر از قصبه ها و شهرها به حرکت درآمدند... در راه، این قوم تیره بخت دچار سرمای زمستان شدند و چون غالباً غارت زده و بی برگ بودند از سرما آسیب فراوان دیدند... دچار قحط و غلا شدند، کار به جایی رسید که به خوردن مردگان رضا دادند، سپس چون مرده نبود، به خوردن اطفال خود پرداختند و کم کم کار به خوردن مدفوع انسان و حیوان کشید...»^۲

چنان که ضمن تاریخ سیاسی عهد شاه عباس بیان کردیم، در یک لشکرکشی انتقام جویانه به گرجستان شرقی در حدود یکصد هزار نفر از مردم این منطقه به ایران رانده شدند. «آنتونیو دو گوآ» می نویسد: «شهرهای معمور و آبادی نظیر ایروان و نخجوان و شروان و فارس خراب و غارت گردید، کلیساها به اصطبل مبدل شد، آثار مقدس مذهبی را شکستند و سوختند و زنان و مردان و کودکان را به بردگی بردند؛ عده کثیری از آرامنه را به گیلان و مازندران کوچ دادند که اکثریت آنها به علت ناسازگاری محیط یا وضع مزاجی جان سپردند.» شک نیست که ریشه اساسی این مظالم و بیدادگری ها - غیر از رواج جهل

۱. آسیای هفت سنگ، دکتر باستانی، ص ۱۵۶ به بعد.

۲. زندگی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۲۰۲ به بعد.

و خرافات- سیاست تجاوزکارانه عثمانیها بود که در هر فرصتی می‌کوشیدند که به سرحدات ایران تجاوز کنند.

اقلیتهای مذهبی در عثمانی

پیترو، در سفرنامه خود از رفتار ناهنجار مامورین ترک با اقلیتهای مذهبی مخصوصاً مسیحیان شکایت می‌کند و می‌نویسد: «آنها در سرزمین خود دائماً در معرض خطر حمله و مرض هستند و حتی وضع دین و ایمان آنها نیز از این خطر درامان نیست، زیرا ترکها برای هیچ اصلی احترام قایل نیستند... اگر در خانهدی با یک پسر وجیه و باهوش برخورد کنند، در پی فرصت هستند تا او را با زور از خانواده‌اش جدا بسازند و به سلطان یا دیگران هدیه کنند؛ خلاصه نسبت به عیسویان نه تنها به علت سوء نیت، بلکه در اثر جهالت و عدم اطلاع و تربیت، هزاران هزار ظلم و ستم روا می‌دارند...»^۱

بطورکلی عثمانیها در زمینه مسائل مذهبی از ایرانیان متعصب تر بودند و هر روز به عنوانی نسبت به اقلیت ارامنه ظلم و ستم روا می‌داشتند تا جایی که ارامنه، مهاجرت به ایران را بر تحمل ظلم و ستم عثمانیها ترجیح می‌دادند. یکی از وزرای مختار بلژیک در عثمانی کتابی درباره قتل عام ارامنه توسط عثمانیها نگاشته و از جمله می‌نویسد: «... جنرال قنسول ایران... در روز قتل عام، پرچم سه‌رنگ ایران را در بالای کاروانسرای بزرگی برافراشت و دو نفر فرآش با لباس مخصوص در جلوی در گماشت و به نام اینکه پناهندگان تبعه دولت ایران هستند، جان دوهزار تن ارمنی را از مرگ نجات داد...»^۲

در کتاب عالم آرای عباسی و روضة الصفوته، کمتر از مظالمی که در حق ارامنه روا داشته‌اند، سخن به میان آمده است و بطور اجمالی نوشته شده است که: «... مردم هر محل که شعار دولتخواهی رومیان (عثمانیها) ظاهر ساخته... عساکر نصرت‌نشان... تاخت و غارت کرده در لوازم خرابی و سوزاندن علفزارها و غلات تقصیر نکردند و تا دو سه هزار خانوار از ارامنه... کوچانیده به این طرف آوردند... و تا قریب بیست هزار غیرملت آوردند که در میان قزلباش شرف اسلام دریافتند...»

پس از استقرار آرامش، شاه عباس بر آن شد که به مجبران مظالم و بیدادگرهای گذشته، در کنار زاینده‌رود مناطق مناسبی را بین ارامنه تقسیم کند و به مسلمانان و سربازان قزلباش گوشزد کرد که به مال و جان و ناموس آنان تجاوز نکنند، در خرید و فروش آزاد

۱. سفرنامه پیترو دلاواله، ص ۴۵۱.

۲. تلخیص از کتاب ایرانیان ارمنی نوشته اسمعیل رائینی، ص ۱۴.

باشند و برای حسن جریان امور، فرماندار، دادرس و کلانتر ارمنی انتخاب کنند و دعاوی و اختلافات حقوقی و جزایی را طبق موازین شرعی و عرفی خود حل و فصل کنند. کلانتر و حکمران محل را پس از انتخاب به شاه معرفی می کردند و در صورت تصویب، به کار مشغول می شد.

ارامنه پس از استقرار در ایران و آمیزش با ایرانیان، بسیاری از آداب و رسوم ایرانیان را پذیرفتند و بعضی از رسوم و آداب آنان در ایرانیان مؤثر افتاد و چون مردمی فعال و زحمتکش بودند، به فعالیتهای مختلف کشاورزی و صنعتی و تجاری پرداختند. شاه عباس در کار تجارت ابریشم از همت و کاردانی آنان سودها برد. اشتغال ارامنه به فعالیتهای مختلف اقتصادی سبب گردید که اندک اندک مشقات گذشته را فراموش کنند و برای خود، خانه و کاشانه بسازند و به وضع مادی و اقتصادی خود بهبود بخشند. به گفته شاردن، ۶۰ بازرگان در جلفا به فعالیت مشغول بودند؛ در دوره شاه عباس دوم در مقابل جلفای قدیم، جلفای نوی بنیان نهادند که از لحاظ رعایت اصول شهرسازی و داشتن خیابانها و کوچه ها راست و هموار بر جلفای قدیم رجحان داشت. بنا به گفته «پیترو دلواله» وضع ارامنه مازندران نیز روبه بهبود نهاد و مسافری برای او نقل کرده که در فرح آباد، ۴۰ هزار ارمنی زندگی می کرده اند.

ارامنه ایران برخلاف یهودیها که به دنبال کارهای پرسود و کم زحمت می روند، از آغاز اهل سعی و عمل بودند و به هر کار دشواری تن می دادند، به موجب مطالعاتی که محققان ارمنی به عمل آورده اند و به خصوص از مطالعه نوشته هایی که بر روی قبور ارامنه هنوز باقی است، به خوبی می توان به پیشه ها و حرف گوناگون این اقلیت در طی ۳۵۰ سال اخیر پی برد؛ آنان به کارهای گوناگونی چون ریخته گری، گنجبری، کوهبری، ساعت سازی، بازرگانی، بافندگی، جولایی، پالان دوزی، قالیبافی، باغبانی، چکمه دوزی، کدخدایی، چینه کشی، تربیت اسب، صنعت چاپ، نوازندگی، خیاطی، حلاجی، دباغی، سموردوزی، قصابی، غربال سازی، شماعی، سلمانی، نانواپی، نجاری، کفاشی، نقاشی، مینیاتوری، قافله سالاری، ناخدایی، پزشکی، جراحی، موزخی، دبیری، مترجمی، کلانتری، سنگ تراشی، شیشه بری، آهنگری، اسلحه سازی، آینه سازی، مسگری، بنایی، تویچی گری، سربازی و کلاه دوزی و جز اینها اشتغال داشتند.

چنانکه اشاره شد، روی سنگ قبر معمولاً نام متوفی و شغل و سال مرگ او را می نوشتند: فی المثل: «زادور»، کلاه دوز مدفون در قبرستان ارامنه ۱۶۸۱، «اوجاق» نجار مدفون در قبرستان ارامنه ۱۷۱۵.

بطورکلی آرامنه از لحاظ آداب و رسوم و تعلیم و تربیت، اقلیتی کمابیش پیشرو و مترقی بودند. آنان پس از مهاجرت اجباری به ایران قبل از هرچیز به فکر ساختن کلیسا افتادند، زیرا کلیسا در نظر آنان تنها يك مکان مذهبی نیست، بلکه مدرسه‌ای است برای آموختن؛ نخستین چاپخانه در ایران و خاورمیانه به همت آرامنه تأسیس گردید؛ هم‌اکنون در غالب شهرهایی که شماره آرامنه زیاد است، عده‌یی از آرامنه به کارهای مکانیکی، آهنگری، خیاطی و سایر کارهای دشوار می‌پردازند. از سال ۱۶۰۵ م (۱۰۱۳ هـ) که آرامنه به ایران رانده شدند، پس از تحصیل امنیت و آرامش، شروع به کار کردند و ضمن تأسیس مدارس، به ایجاد سازمانهای بهداشتی، بیمارستانها، پرورشگاهها، زایشگاهها و انجمنهای خیریه همت گماشتند...^۱ یکی از افتخارات بزرگ آرامنه، آوردن صنعت چاپ کتاب است به ایران، که ابتدا حروف آن چرمی بود و بعدها همه حروف فلزی شد؛ ایران یازدهمین کشوری است در جهان که به همت آرامنه، از این صنعت گرانقدر استفاده کرده و باب آگاهی و بیداری را به روی مردم گشوده است.

حقوق اجتماعی اقلیت ارمنی در جلفا: چنانکه اشاره شد، پس از آنکه آرامنه با تحمل رنج و زحمت بسیار به اصفهان کوچ داده شدند، جمعیت آنان به تدریج روبه افزایش نهاد، گروهی از عیسویان دیگر نقاط ایران نیز به جلفا روی آوردند و شاه عباس چنانکه گفتیم برای این اقلیت مذهبی حقوق مدنی و اختیاراتی قایل شد، بطوری که آرامنه این منطقه می‌توانستند، خانه و یا ملک و یا چیز دیگری برای خود بخرند و در اجرای مراسم مذهبی آزادانه شرکت جویند و برای اداره امور مختلف، حاکم، دادرس و کلانتر ارمنی انتخاب کنند. شاه عباس برای جلوگیری از تصادم مسلمانان با عیسویان دستور داده بود که مسلمانان در جلفا سکونت اختیار نکنند و هرگاه مسلمانی نسبت به افراد ارمنی بد رفتاری کند، وی را مورد بازخواست و کیفر قرار دهند. علاوه بر آنچه گفتیم، سران آرامنه می‌توانستند مانند اعیان و اشراف ایرانی هنگام سواری از زین و لگام سیمین و زرین بهره‌مند شوند.

در ماه شوال ۱۰۲۸ هجری شاه عباس تمام زمینهای کنار زاینده‌رود را که آرامنه جلفا در آنجا برای خود ساختمانی احداث کرده بودند و ملک شخصی شاه بود، به موجب فرمان زیر به ایشان بخشیده است: «بنده شاه ولایت عباس، حکم مطاع شد. آنکه... اراضی و زمین واقعه در کنار رودخانه زاینده‌رود و دارالسلطنه اصفهان... که ملک نواب

همایون ماست... از مالکیت دیوان برطرف ساخته به انعام ارامنه مذکور، در دفاتر عمل نمایند، وزیر و کلاتر و محال اصفهان خَسْب المنظور مقرر دانسته از فرموده درنگذرنند و زمین مذکور را به انعام ایشان مقرر دارند. شوال ۱۰۲۸...»^۱

علاوه بر این، شاه عباس در سال ۱۰۲۳ با ساختن کلیسایی برای ارامنه موافقت کرد و فرمانی در شعبان همان سال در این مورد صادر نمود؛ در این فرمان شاه عباس به حُسن مناسبات خود با پاپ روم و پادشاه اسپانیا اشاره می کند و می نویسد: «چون دارالسلطنه اصفهان پایتخت است، می خواهیم در این محلّ کلیسا بسازیم.» اینک عین فرمان شاه عباس:

فرمان شاه عباس بزرگ برای بنای کلیسای جلفای اصفهان: «به فرمان همایون شد، آنکه کشیشان و رُهبانان و ملکان و ریش سفیدان و کدخدایان و رعایای ارامنه ساکنین دارالسلطنه اصفهان... بدانند که چون میانه نواب کامیاب همایون و حضرات سلاطین رفیع الشان مسیحیه... کمال محبت و دوستی است... و توجه خاطر اشرف به آن متعلق است که همیشه طوایف مسیحیه از اطراف و جوانب بدین دیار آمد و شد نمایند و چون دارالسلطنه اصفهان پایتخت همایون و از هر طبقه و طوایف مردم هر ملت در آنجا هستید، می خواهیم که جهت مردم مسیحیه در دارالسلطنه مذکوره، کلیسای عالی در کمال رفعت و زیب و زینت ترتیب دهیم که معبد ایشان بوده و جمیع مردم مسیحیه در آنجا به کیش و آیین خود عبادت نمایند... شعبان المعظم ۱۰۲۳...»^۲

با مرگ شاه عباس، بهترین دوران زندگی ارامنه ایران سپری شد، با این حال نباید چنین پنداشت که شاه عباس در تمام دوران فرمانروایی خود، با ارامنه روشی انسانی و ارفاق آمیز داشته است. در سال ۱۰۳۰ هجری شاه عباس اول شنید که چند تن از زنان ارمنی در دهکده‌یی از او بدگویی کرده‌اند، از شنیدن این خبر بر جماعت ارامنه خشم گرفت و فرمان داد که تمام ارامنه دهکده بختیاری را به اختیار یا اجبار مسلمان کنند و يك نفر را مأمور اجرای دستور کرد، «مؤمنان به جان ارامنه افتادند و هر کس را به رضای خاطر مسلمان نشد، به زور به دین اسلام درآوردند، از آن جمله کشیش پیری را که نمی خواست مسلمان شود، با زور ختنه کردند و آن بیچاره جان خویش را بر سر این کار گذاشت؛ پس از آن نزدیک پنجهزار تن از ارامنه حدود خاك بختیاری به ظاهر مسلمان شدند. شاه عباس برای اینکه آن قوم را با مسلمانان درآمیزد، فرمان داد که ارمنی و مسلمان باهم ازدواج

۱. تلخیص از کتاب زندگی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۲۱۳ به بعد.

۲. اسناد و نامه‌های تاریخی ص ۲۴.

کنند...»^۱ در نتیجه این اقدامات مستبدانه به کار تجارت ایران لطمه‌یی بزرگ رسید. با این حال مجموعاً در دوران سلطنت شاه عباس اقلیت‌های مذهبی از امنیت نسبی برخوردار بودند و اگر مردم محلی یا مأمورین دولتی یا روحانیان، مزاحم آنان می‌شدند، شاه جلوگیری می‌کرد؛ چنانکه یکبار بین ارامنه جلفا و مردم ماربانان جنگی بروز کرد، پس از آن که میرزا محمد وزیر دارالسلطنه اصفهان موضوع را به اطلاع شاه رسانید، سخت برآشفته و خطاب به او، طی فرمانی نوشت «...بارک‌الله، روی ایشان سفید، فی‌الواقع قاعده مهمان نگاه داشتن همین باشد؛ جمعی که به جهت خاطر ما از وطن چندین هزارساله خود جلا شده باشند و خروار خروار، زر و ابریشم را گذاشته به خانه شما آمده باشند، گنجایش دارد که به جهت چند خربوزه و چندمن انگور و کلوزه با ایشان جنگ کنند؟... بسیار بد کرده‌اید، از تو، به غایت‌الغایت عجب بود... به همه حال خاطرجویی مردم «جولاه» نموده، نوعی نمای که تسلی و راضی شوند... آنچه ملک ما بوده باشد، ایشان جا دهند و تتمه که نمائد خانه‌های رعیت را کرایه کرده... که انشاءالله تعالی در آینده به جهت خود بسازند. می‌باید جمعی که با ایشان نزاع کرده‌اند، تنبیه بلیغ نمایی... فی شهر ربیع‌الثانی ۱۰۱۴»^۲

بی‌مهری و ظلم و ستم نسبت به اقلیت ارمنی‌ذرون ایران، با مرگ شاه‌عباس اندک‌اندک روبه‌فزونی نهاد؛ نه تنها روحانیان قشری و دنیاپرست، بلکه مأمورین ستم‌پیشه دولتی از هر فرصتی برای دوشیدن این اقلیت استفاده می‌کردند. چنانکه در عهد شاه‌صفی‌جانشین شاه‌عباس به موجب فرمان (موزه و وانک، ردیف ۱۷۲) مأموران شاهی و راهدارها را که به عناوین مختلف از بازرگانان ارمنی اخاذی می‌کردند، از گرفتن حقوق گمرکی - زائد بر میزانی که معین شده است - معاف کرد. از رفتار مردم و مأموران در دوران حکومت ۲۵ ساله شاه‌عباس دوم با ارامنه ایران، اطلاعات مهمی در دست نداریم؛ آنچه مسلم است شاه سلیمان در سال ۱۰۹۶ هـ (۱۶۸۴ م) فرمانی خطاب به همه حکام محال اصفهان به خصوص حکومت‌های فریدن، لنجان و چهارمحال بختیاری صادر نمود و طی آن اخطار کرد که در امور مذهبی ارامنه، مداخله نکنند و آنان را در اقامه مراسم دینی آزاد گذارند...^۳

برای آنکه خوانندگان به اوضاع اجتماعی و سطح فکر مردم آن دوران و تحریکات روحانیان علیه ارامنه آگاه شوند، قسمتی از نامه شکایت آمیز یکی از مبلغین مذهبی را،

۱. تاریخ زندگی شاه‌عباس اول، ج ۲، ص ۱۳۴ به بعد.

۲. ایرانیان ارمنی، از ص ۱۱۵ به بعد.

۳. همان کتاب، ص ۱۱۷.

ذیلاً نقل می‌کنیم:

یکی از کشیشان کارملی در اوّل اکتبر ۱۶۷۲ از اصفهان چنین نوشت: «از ابتدای سلطنت این پادشاه، عیسویان گرفتار ظلم و ستم و تعقیب شده‌اند، ای کاش این عمل در نتیجه دشمنی با آیین عیسویت باشد، ولی بیشتر به علت حرص و طمع آنان و همچنین به عقیده آنها علیه ناپاکی ماست، بی آنکه تحقیق کنند که چرا ناپاکیم. رؤسای مذهبی ارامنه به زندان افکنده شده‌اند و غُل و زنجیر برپای دارند و کلیساهای جلفا مجبورند هر ساله چهارصد تومان بپردازند...»

در ماه مه ۱۶۷۸ چندتن از مسلمانان متعصب به بهانه این که ارامنه و کلیمها در نتیجه «عقاید ضالّه خود» به آیین اسلام لطمه وارد آورده‌اند، از شاه در موقع مستی فرمانی گرفتند که عده‌یی از آنها را اعدام کنند. لذا جمعی از خاخامهای کلیمی در اصفهان بیرحمانه به هلاکت رسیدند، ولی ارامنه و بسیاری از محکوم‌شدگان کلیمی توانستند با پرداخت رشوه‌های کلان از اعدام نجات یابند. تصادفاً در این ایام، در نتیجه تبلیغات و نفوذ یکی از مجتهدان متعصب به نام محمدباقر مجلسی، آیین تشیع در ایران به سرعت پیش می‌رفت. اگرچه دلیل محکمی در دست نداریم ولیکن می‌توان گفت احتمالاً این شخص متعصب بود که باعث قتل و آزار مسیحیان می‌شد بدون آنکه نظری به دارایی آنان داشته باشد. از نظر مصالح کشور ایران و سلسله صفویه، مجازات و تعقیب سنی‌ها به مراتب از آزار اقلیتهای عیسوی و مبلغان کاتولیک نتایج ناگوارتری داشت... سنی‌های ایران مردمی نیرومند و جنگ‌آور بودند و هر نوع مداخله در امور مذهبی آنها ممکن بود به هرج و مرج منتهی شود...^۱

چون کتاب بحارالانوار مجلسی و بسیاری از تعالیم و روایات آن در حیات فکری، ادبی، اجتماعی و مذهبی شیعیان مؤثر افتاده، اجمالاً به محتویات این کتاب نظری می‌افکنیم:

«بحارالانوار، کتابی است مذهبی به زبان عربی از محمدباقر مجلسی (۱۰۳۷ هـ. ق)؛ التقاط و انتخابی است از کتاب‌های معروف شیعه، و تقریباً کلیه احادیث مروی از پیغمبر (ص) - البته به عقیده شیعه - و ائمه شیعه (ع) در آن جمع شده است و می‌توان آن را دایرةالمعارف شیعه خواند، با کمال تأسف بعضی مطالب سست و بی‌اساس نیز در آن فراهم آمده، این کتاب مفصل در ۲۶ مجلد است، چندین مجلد آن به فارسی ترجمه شده

است. مباحث آن بیشتر تاریخ زندگی پیغمبر (ص) و احوال ائمه (ع) و کلیاتی راجع به زمین و آسمان و حدوث عالم و مباحثی از هیأت و صید و ذباحت و اطعمه و اشربه و احکام ظروف طلا و نقره... و بحث در پیرامون اخلاق و اوامر و نواهی و معاصی و حدود و جز اینها می باشد.^۱

ارویانیان مقیم ایران، ضمن توصیف وقایع مربوط به سال ۱۶۹۴ - که مقارن با جلوس شاه سلطان حسین است - از الغای حقوق و امتیازات دیرین خود سخن می گویند و می نویسند: «آزار و تخفیف مذهبی تجدید شده و این نتیجه نفوذ دائم التزاید عناصر متعصب ملاًها و دسیسه های روحانیان رسمی است، تجار نیز مانند مُبلغین مذهبی از لغو امتیازات و خواستن رشوة گزاف از طرف مأمورین فاسد دربار، برای تجدید آن امتیازات شکایت کرده اند و تأثیر سوء ناامنی متزاید کشور را در تجارت، گزارش داده اند... لونی چهاردهم که از مدتها پیش نقش حمایت از مسیحیان را در مشرق زمین به عهده گرفته بود و همچنین پاپ، وقتی که گزارش مُبلغین و بسته شدن اجباری کلیساها به اروپا رسید، سخت مضطرب شدند. برای خاتمه دادن به آزارها و همچنین ازدیاد و تحکیم منافع تجاری و سیاسی فرانسه، لونی چهاردهم و وزیرانش تصمیم به افتتاح مذاکره و انعقاد پیمانی گرفتند... این پیمان که نخستین معاهده بین فرانسه و ایران بود در سال ۱۷۰۸ میلادی در اصفهان امضاء شد؛ معذک به دلایلی... این قرارداد فقط تخفیف موقتی در سرنوشت مُبلغین داشت و مُنتج به هیچ بیسرفتی در زمینه سیاست یا تجارت نشد...»^۲

همچنین در فرمان مورّخه صفرالمظفر ۱۱۱۱، شاه سلطان حسین، مطالبی در پیرامون آزادی مذهبی و حقوق و اختیارات مسیحیان ایران به چشم می خورد؛ در این فرمان برحسب تقاضای «ایلجی پادریان والایان»، شاه سلطان حسین موافقت می کند که ارامنه جولای، شماخی، اصفهان، تفلیس، گنجه، ایروان، تبریز، نخجوان، همدان و سایر ممالک محروسه، در هر محل که معبدی دارند، هرگاه خراب شود مجدداً بسازند و اموات خود را در مقابر خود دفن کنند، احدی مانع نشود...^۳ همچنین در فرمان مورّخه رجب المرجب ۱۱۲۰ شاه سلطان حسین به وزیر دارالسلطنه اصفهان دستور می دهد که نسبت به «پادریان پابرهنه کرملیان» روش سابق را پیش گیرد، یعنی در همان «جا و مقامی که وزیر سابق مزبوره در زمان نواب فردوس مکانی جهت ایشان تعیین کرد... و در معبدی که دارند، به

۱. تلخیص از دایرة المعارف فارسی، جلد اول، ص ۲۸۹.

۲. میراث ایران، ص ۵۲۲.

۳. اسناد تاریخی، ص ۶۲.

دین و آیین خود به عبادت مشغول بوده احدی مزاحمت به حال ایشان نرساند و متوفای خود را در اراضی موات بی صاحب دفن نمایند... و احدی مزاحمت به حال ایشان نرساند...»^۱

قرائن و آمارات نشان می‌دهد که در عهد شاه سلطان حسین - که شهریارِ فاسد، نالایق و بی‌سیاست بود - بنیان آزادی عقاید مذهبی نه تنها برای اهل تسنن بلکه برای پیروان دیگر ادیان متزلزل شده بود، تا جایی که لونی چهاردهم طی نامه‌یی از شاه سلطان حسین تقاضا می‌کند که به عمّال خود دستور دهد که مزاحم نصارا و ارامنه الکای نخجوان نشوند؛ شاه سلطان حسین در پاسخ او می‌نویسد: «در باب خلیفه سزاریلی و نصارای فرنگی، خصوصاً پادریان سیاه پوش، قبلاً به حکام و مأمورین دستور داده‌ام...»^۲

وضع اجتماعی و اقتصادی ایران در عهد صفوی

حکومت دویست و پنجاه ساله صفوی با تمام جنبه‌های نیک و بد آن از برکت امنیت و ثباتی که در سراسر کشور پدید آمده بود، به رشد تدریجی اقتصادیات کمک کرد؛ جلوگیری سلاطین صفوی از حملات بیایی اقوام وحشی، موجب توسعه شهرها و گسترش آبادیها و افزایش جمعیت و پیشرفت شایان توجه صنعت و بازرگانی گردید.

«... راههای کاروان‌رو در درون کشور ساخته شد، و شهرها و آبادیها و بناها و مدرسه‌ها و مسجدها و رباطها و کاروانسراهای بسیار در همه سوی ایران احداث گشت. در کارهای صنعتی و هنری و معماری، آنچنان پیشرفتی فراز آمد که آن دوران را از ممتازترین زمانهای تاریخ ایران ساخت. نخستین درخششهای این دگرگونی را می‌توان از همان اوان پادشاهی شاه اسماعیل، فرادید آورد، چنانکه در دوران قدرت او شهرهایی مانند اردبیل و تبریز و خوی و اصفهان رو به گسترش گذاشت. اردبیل شهر مقدس صفویان و آرامگاه نخستین پیشوای صوفیان سرخ کلاه بود و مردم بسیار از دیارهای گوناگون با آهنگ زیارت شیخ صفی‌الدین به آنجا می‌آمدند و از این راه بر ثروت آن می‌افزودند. شهر «خوی» مرکزیت سپاهی داشت، و بنایی به نام دولتخانه (مرکز کاخ شاهی و کارهای دولتی و دیوانی) در آن برپا بود که با دولتخانه «تبریز» کوس برابری می‌زد.

تبریز که نخستین پایتخت صفویست پیش از شاه اسماعیل از فعالیت‌های عمرانی

۱. همان کتاب، ص ۶۵.

۲. همان کتاب، ص ۷۷.

دودمان بایندری برخوردار شد و به کاخها و مسجدها و گرمابه‌ها و بناهای دیگر آراسته گردید و محل تجمع گویندگان و نویسندگان و دانشیان و هنرمندان نامور زمان بود. در عهد شاه اسمعیل، دسته‌یی از هنرمندان هرات به شهر تبریز رونقی تازه بخشیدند و از نظر بازرگانی نیز این شهر موقعیت عصر تیموری را یازافت و بازار داد و ستد در آن گرمی گرفت.

نهضت بازرگانی که با ایجاد قدرت متمرکز صفوی آغاز شده بود، موجب توسعه روابط اقتصادی و سیاسی ایران با دنیای خارج شد. بیم فرنگیان از پیشرفتهای نظامی عثمانیها در خاک اروپا، آنان را برآن داشت، ایرانیان را به دنبال کردن جنگ با عثمانیها تشویق و ترغیب نمایند.

چون آوازه قدرت ایران به اروپا رسید، فرنگیان به جهات سیاسی و اقتصادی آهنگ ایران کردند، سفر «آنتونی جنکین سن» انگلیسی پس از مرگ شاه اسماعیل به ایران برای استقرار مناسبات بازرگانی میان انگلستان و ایران از راه دریای مازندران، یکی از قدیمی ترین سفرهای بازرگانی غربیان به خاک ایران است.

پس از آنکه قزوین در عهد شاه تهماسب پایتخت ایران گردید، تبریز همچنان موقعیت اقتصادی و بازرگانی خود را حفظ کرد. و هنگامی که شاه عباس، اصفهان را به پایتختی برگزید. اصفهان مرکزیت تجاری یافت و محل استقرار نمایندگان بازرگانی شرکت‌های هند شرقی هلند و انگلیس و فرانسه و همانند آنها گردید. باوجود جنگهای مستمر بین ایران و عثمانی فعالیت بازرگانی از راههای مختلف ادامه یافت، از جمله از طریق روسیه، کالای ایران را به اروپا صادر و از همان راه کالاهای غرب را به ایران وارد می کردند و با این تلاش، روابط اقتصادی ایران با لهستان، سوئد، دانمارک و آلمان برقرار بود. مناسبات بازرگانی ایران و اروپا مخصوصاً در دوران قدرت ۴۲ ساله شاه عباس پیش از پیش وسعت گرفت و دامنه آن تا پایان حکومت شاه عباس دوم دوام یافت.

سیاست عمرانی شاه عباس، مخصوصاً توسعه راههای ارتباطی و ایجاد امنیت بی سابقه، ایجاد کاروانسراهای متعدد در راههای کم آب و بی آب که تا پایان عهد صفویه کم و بیش دنبال می شد به رشد تلاشهای اقتصادی کمک کرد. «شاردن» سیاح معروف فرانسوی شماره این کاروانسراها را در پیرامون سال ۱۰۸۴ هجری (دوره شاه سلیمان) به ۱۸۰۲ کاروانسرا در اصفهان خیر داده است، در حالی که در بین عامه مردم شایع است که شاه عباس فقط ۹۹۹ کاروانسرا در ایران بنا کرده است. یکی از کاروانسراهای آن عهد اکنون هتل شاه عباس نام گرفته و در نوسازی آن از هنر عهد صفوی و بدایع صنعتی روزگار